



شیاطین میدانند که اگر به ما اجازه رشد بدهند سیر آینده تاریخ جهان از کف اختیارشان خارج خواهد شد و دیری نخواهد پایید که جهان از فریاد حق طلبانه همه مستضعفین و محرومین پر خواهد گشت. این تقدیر محتومی است که دیر یا زود، چه آنان بخواهند و چه نخواهند، روی خواهد نمود.

شهید سید مرتضی آوینی

دهه اول محرم

سال ۱۴۳۵ / ۱۳۹۲

شماره هفتم

مضامین

تکلیف اصلی سیدالشهداء

عقل جمال حقیقی یوسف

زندگی‌نامه‌ی شهید مصطفی احمدی روشن



فصل اعطش

تکلیف اصلی سیدالشهداء

در قضیه حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکرین جهان اسلام درباره آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راههای زندگی اسلامی و تکلیف نسلهای مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه و آنچه که از مقدمات و مؤخرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد.

یکی از این درسها، این نکته مهم است که حسین بن علی علیه الصلاه والسلام، در یک فصل بسیار حساس تاریخ اسلام، وظیفه اصلی را از وظایف گوناگون و دارای مراتب مختلف اهمیت، تشخیص داد و این وظیفه را به انجام رساند. او در شناخت چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهم و اشتباه نشد. در حالی که این، یکی از نقاط آسیب‌پذیر در زندگی مسلمین، در دورانهای مختلف است؛ یعنی این که، آحاد ملت و راهنمایان آنها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه‌ای از زمان، وظیفه اصلی را اشتباه کنند. ندانند چه چیز اصلی است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را - اگر لازم شد - فدای آن کرد؛ و چه چیز فرعی و درجه دوم است و هر حرکت و کاری را به قدر خود آن باید اهمیت داد و برایش تلاش کرد. حسین بن علی علیه السلام، در بیانات خود فهماند که برای دنیای اسلام در چنین شرایطی، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسانها از سلطه شیطانی و اهریمنی این قدرت، واجبترین کارهاست. بدیهی است که حسین بن علی علیه السلام، اگر در مدینه می ماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل بیت را بیان می کرد، عده‌ای را پرورش می داد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت می کرد، از همه این کارها باز می ماند: نماز مردم را نمی توانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر را نمی توانست به مردم بگوید؛ حوزه درس و بیان معارف او تعطیل می شد و از کمک به ایتمام و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، می ماند. اینها هر کدام وظیفه‌ای بود که آن حضرت انجام می داد. اما همه این وظایف را، فدای وظیفه مهمتر کرد. حتی آنچنان که در زبان همه مبلغین و گویندگان هست، زمان حج بیت الله و در هنگامی که مردم برای حج می رفتند، این، فدای آن تکلیف بالاتر شد.

آن تکلیف چیست؟ همان طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود: «أَرَيْدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي (۱)». یا آن چنان که در خطبه دیگری در بین راه فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِرًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ».

یعنی إغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد می پراکند و دستگاهی که انسانها را به سمت نابودی و فناء مادی و معنوی می کشاند. این، دلیل حرکت حسین بن علی علیه السلام است که البته این را، مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجه شود. لذاست که برای تکلیف اهم، حرکت می کند و تکالیف دیگر را - ولو مهم - فدای این تکلیف اهم می کند. تشخیص می دهد که امروز، کار واجب چیست؟ هر زمانی، یک حرکت برای جامعه اسلامی متعین است. یک دشمن و یک جبهه خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید می کند. آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت، اسلام و مسلمین خسارت می بینند و به آنها حمله می شود، دچار اشتباه شده ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران ناپذیر است. فرصتهای بزرگ از دست می رود.

۱۳۷۱/۰۵/۰۷

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون

مصیبت قاسم ابن الحسن

از زبان رهبرانقلاب

قضیه به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» صحنه بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیه الصلوة والسلام یکی از جوانان کم سال دستگاه امام حسین است. نوجوانی است که «لم يبلغ الحلم» (۵۳)؛ هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیه السلام فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟ امام حسین خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: عزیزم! کشته شدن در ذائقه تو چگونه است؟ گفت «احلی من العسل»؛ از عسل شیرینتر است. ببینید؛ این، آن جهتگیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت شده‌های اهل بیت این گونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربی به تربیت امام حسین است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد. در این مقتل این گونه ذکر می‌کند: «قال الراوی: و خرج غلام». آن‌جا راویانی بودند که ماجراها را می‌نوشتند و ثبت می‌کردند. چند نفرند که قضا یا از قول آنها نقل می‌شود. از قول یکی از آنها نقل می‌کند و می‌گوید: همین‌طور که نگاه می‌کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی‌عبدالله، پسر نوجوانی بیرون آمد: «کان وجهه شقاً قمر» چهره‌اش مثل پاره ماه می‌درخشید. «فجعل یقاتل»؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.

این را هم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اول زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه اینها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه حضرت را دزدید و به غارت برد، بعداً به او می‌گفتند: «سرق القطیفه»! بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«فضربه ابن فضیل العضدی علی رأسه فطلقه» ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فوقع الغلام لوجهه»؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وصاح یا عمّاه»؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فجل الحسین علیه السلام کما یجل الصقر». به این خصوصیات و زیباییهای تعبیر دقت کنید! صقر، یعنی باز شکاری. می‌گوید حسین علیه السلام مثل باز شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثم شدّ شدّة لیث اغضب». شد، به معنای حمله کردن است. می‌گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد. «فضرب ابن فضیل بالسیف»؛ اول که آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عده‌ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند؛ اما حضرت به همه آنها حمله کرد. جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن «قاسم بن الحسن»، به راه افتاد. آمدند جنگیدند؛ اما حضرت آنها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می‌گوید: «وانجلت الغبر»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می‌کند، قلب انسان را خیلی می‌سوزاند: «فرأیت الحسین علیه السلام»: من نگاه کردم، حسین بن علی علیه السلام را در آن‌جا دیدم. «قائماً علی رأس الغلام»؛ امام حسین بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می‌کند. «و هو یبحث برجلیه»؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را می‌شکافت؛ یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می‌دهد. «والحسین علیه السلام یقول: بعداً لقوم قتلوک»؛ کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند. این یک منظره، که منظره بسیار عجیبی است و نشان‌دهنده عاطفه و عشق امام حسین به این نوجوان است، و در عین حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم این‌گونه رفتار کردند.

شیطان دشمن ینهاک

عقل جمال حقیقی یوسف

سخنان حجة الاسلام نخاولی در شب هفتم محرم ۱۴۳۵

کل نظام هستی ذی شعورند

کل نظام هستی دارای شعور بوده و نسبت به ما واکنش نشان می دهند. خداوند می فرماید: "وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ"، تمام هستی سپاهیان خدا بوده و اوامر او را اجرا می کنند.

این شعور همگانی در ۳ حوزه در زندگی انسانها تأثیر گذاری دارد. اول: طبیعت (جمادات بی جان مانند سنگ و ...، گیاهان و حیوانات). دوم: ملک، سوم: جن.

در مقدمه امشب به ذکر مثال هایی از حیات و تأثیر گذاری دسته اول می پردازیم.

خداوند در داستان غار و نجات پیامبر از دست مشرکان در راه مدینه بوسیله تار عنکبوت و لانه کبوتر می فرماید: "... وَ آيِدُهُ بِجُنُودِ لَمْ تَرَوْهَا" اگر آنجا نجات به دست یک عنکبوت و کبوتر بود باید می فرمود: آن دو چیز. در حالیکه فرموده جنود. جنود، جمع جند است به معنای چندین سپاه یا سپاهیان. یعنی با اینکه شما فقط دو سرباز از این سپاهیان را دیدید، ولی کل نظام هستی در این کار فرمانبردار خداوند بوده و دست به دست هم داده اند.

یا توصیفاتی که درباره بادی که برای عذاب قوم عاد سر رسید، تعبیری استفاده شده که درباره یک موجود هوشمند انتخابگر بکار می رود: "تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا": همه چیز را به امر پروردگارش نابود می کند

غیر از جمادات، مثال هایی از حیات و شعور ملک و جن هست که در شب های دیگر از آنها انشا الله گفتگو خواهیم کرد.

درد و درمان

در ادامه بحث گفتیم که اولین کار شیطان، تعطیل عقل، و دعوت به تصمیم گیری بر اساس وهم است. ویژگی وهم این است که خیلی سریع و عجولانه حکم داده و قضاوت می کند. اگر شیطان موفق به این کار شود فرد بدون اینکه متوجه باشد به خطا می افتد. این بزرگترین موفقیت شیطان بوده، و این افراد بهترین طعمه های او می باشند. در آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مبارکه کهف، وصف این افراد آمده است: "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا* آیا شما را از زیانکارترین افراد در اعمال خبر دهیم؟ آنها کسانی اند که کوشش شان در راه زندگی دنیا تباه شد و خودشان می پندارند که عجب کار خوبی کرده اند.

از آنجا که شیطان، وهم و خیال صرف را در اینها فعال کرده است و خود با جهل خویش به آن دامن زده اند، به حرف کسی نیز گوش نمی دهند و قبول حق نمی کنند. در واقع به اشتباه تصور کرده که مسیر صحیح را طی می کنند.

برای راهی از دام جهل و و رسیدن به واقعیت به دو مطلب نیازمندیم: یکی مواد لازم و دیگری چپینش لازم این مواد در ذهن.

مورد اول یعنی خوراک فکری ما با مطالعه علمی منظم و مدون و هدفمند یعنی کسب اطلاعات لازم در حوزه های مختلف دینی حاصل می شود. ندانستن محرمات و مصادیق آنها بسیاری را به ورطه نابودی کشانده است. چپینش درست این مواد علمی با تعقل صورت می پذیرد. خود این روش فعال کردن ذهن نیاز به جلساتی گفتگوی دارد.

بخش قابل توجهی از سپاه یزید جهت نائل شدن به قرب الهی با امام حسین علیه السلام جنگیدند و چه بسا غسل شهادت نیز کرده بودند. حتی در تواریخ هست وقتی به برخی پیرمردها می گفتند: شما که توان جنگ ندارید، پاسخ می دادند: حداقل می توانیم که سپاه لشکر سپاه اسلام باشیم. آنها همدسه صحیحی از معرفت دینی نداشتند و شیطان این گروه را با جهلشان به کرپلا کشاند.

امروزه می بینیم که تبلیغات، صرفا با مغالطه تکرار و قرار دادن آن تکرار بجای استدلال، مخاطب را به راحتی قانع می کند که فلان کالا بهترین است. باید روش تعقل را یاد بگیریم و گرنه به راحتی به دام شیطان می گفتم.

به این دو داستان توجه کنید:

داستان اول: فرض کنید فردی در حین رانندگی می بیند که یک ماشین به عابر پیاده می زند و فرار می کند. طبق وظیفه نگه می دارد



و عابر مصدوم را سوار می کند و به سمت بیمارستان می برد. از قضا مصدوم در بیمارستان جان می دهد. به هنگام خروج راننده بی گناه را به اتهام قتل غیر عمد نگه می دارند و از طرفی همین دیروز بیمه اش هم تمام شده و با عدم توانایی بر اثبات مدعی اش، ۱۵ سال به زندان می افتد. او تنها یک ترم از تحصیلات دانشگاهی اش مانده بود و با ماندن در زندان و به ثمر نرسیدن درس، از کار و زندگی آزاد هم محروم می شود. از طرفی نامزدی که به زودی قصد عقد داشتند نیز او را رها می کند. این فرد از همه جا مانده به روحانی زندان پناه می برد. او نیز برای رهایی او صرفاً به تجویز توسلات بسنده می کند. او چله می نشیند و برای اطمینان از درست بودن اعمالش حتی آنها را تکرار می کند ولی اثر مطلوبش را که در نظرش آزادی است نمی بیند. خود را جدّاً جای او بگذارد. بعد ۱۵ سال اگر شما در این شرایط بودید، چه ظنتی به خدا می بردید؟

داستان دوم: یوسف ۶ الی ۷ ساله به سبب حسادت برادران از اوج عزت از دامان پدر به ته چاه می افتد. با دعا و تضرع از چاه نجات می یابد ولی در ظاهر به چاهی بزرگتر می افتد و به بردگی به دربار عزیز مصر می رود. درباری که سر تا پایش را فساد فرا گرفته است. توضیح اینکه بندگی در آن زمان بانو کبری امروزه تفاوت بسیار داشت. از طرفی برده، مأمور به تن دادن به هر خواسته امیر بود. در فساد کاخ عزیز، کسی که مشام ملکوتی اش باز است و بوی گناه را می شنود چه عذابی می کشد. فساد زنان دربار او را ۱۴ سال به هر حال به سیاهچالی می کشاند که یک روز تحملش برای ما بسیار طاقت فرساست. پس از خروج از زندان او چهل ساله شده ولی به ثمره صبر و شکر و عشق یوسف به خداوند، تازه وقت شکوفایی اش فرا رسیده است. با حضور او در دربار با منصب جدید، نفوس زیادی مسلمان می شوند و از مردن بر اثر قحطی و در حال کفر نجات می یابد. خدا می داند کجا رسالت خود را قرار دهد.

در تمام این مدت عقل یوسف شکوفاست و نگاهش مثل یک مورچه، مقطعی و جزئی نیست. شما اگر مورچه ای را روی یک تکه پارچه سیاه قرار دهید تمام عالم را سیاه خواهد دید. اما حضرت یوسف با نگاه جامع و کلان به کارهای خدا می نگرد. به ارحم الراحمین بودن او ایمان دارد. می داند که گاهی برای رشد بنده با او کید یعنی امر پنهانی می کند. مراتب رشد یوسف علیه السلام به قدری رسید که پدر، مأمور به اطاعت از پسر شد، در حالیکه که چه بسا ماندن او در شهر کوچک کنعان او را نهایتاً به مشاور بودن در امور پدر سوق می داد. او با تعقل به دام قضاوت های سریع وهم نیفتاد و با خود نگفت که آخر چقدر دعا کند. حالا فارغ از این دو داستان و داستان های دیگر ببینیم ما در تصمیم گیری هایمان مورچه ای عمل می کنیم یا یوسفی؟

پس گام اول شیطان، سقوط ما از تعقل است و ما با جهل و عدم تعقل، خود را به دام او می اندازیم.

دام بعدی شیطان؛ تزیین و برانگیختن شهوت و غضب

گاهی فرد، علم دارد ولی به آن توجهی ندارد و اسبابی فراهم می شود که از آن غافل شود. با پر رنگ کردن آن کار اجازه توجه به صحیح یا غلط بودن آن را به ما نمی دهد. عاملی که موجب عدم توجه به علم می شود، تقویت و تمرکز روی "خوش آمد ها" و "بد آمد ها" یا همان لذت ها و رنج هاست. در اینجا کار شیطان تحریک و تقویت شهوت و غضب است. و اگر کسی از بیرون این دو را در ما تقویت کند در واقع معاونت شیطان را کرده است. باید جلوی این برانگیختگی را گرفت و گرنه هیچ کدام از علومی که فرا گرفته ایم به درد ما نمی خورند. باید مراقبه داشته باشیم که نه شهوت و غضب کسی را بر انگیزیم و نه بگذاریم کسی این کار را در قبال ما بکند. مثلاً در موردی که فردی از دوستان وسیله ای از وسایل ما را برداشته و از قضا آن را خراب کرده، غضب ما می گوید: این فرد به درد دوستی نمی خورد و باید از او جدا شد. اما عقل می گوید انصاف داشته باش. درست است او در این مورد اشتباه کرده ولی خوبی های زیادی در حق تو کرده است، این را به آنها ببخش.

سوم؛ تسویل؛ نخواستن فهم اشتباه

شیطان روانشناس بسیار زنده ای ایست و از خوش آمد ها و بد آمد های ما از خود ما بهتر اطلاع دارد. یکی دیگر از کارهایی که در هنگامه وقوع گناه می کند این است که با پیش کشیدن دلخواه های ما، رنگ دینی و انسانی به آنها می زند. ما را دعوت به دلخواه هایمان، ولی از راه توجیه خطا، می کند. مثلاً به کسی که حرف نامربوطی از کسی شنیده و جایگاه عقلانی اش سکوت است می گوید: جوابش را همین الان بده و گرنه او این کار را با دیگران هم می کند و تو در قبال آنها مسئولی. این فرد را اصلاح کن تا با دیگران درست صحبت کند. به این توجیه اعمال زشت، تسویل می گویند. درباره دیگر دام های شیطان در جلسات بعد گفتگو خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین



شهید علم زندگینامه‌ی شهید مصطفی احمدی روشن

گفتند طلب علم واجب است،
 اما نگفتند چرا،
 تا ما خودمان چشم و گوش باز کنیم و در اعصار مختلف،
 چراهای مختلفش را ببینیم.
 در یک عصر، علمی را که ناجی دینمان بود،
 در عصری دیگر ناجی حریت و آزادی مان،
 و امروز استقلالمان"
 که نگهبان دینمان است و هم نگهبان حریت و آزادی مان.
 وقتی این همه ارزش در گرو علم است، آیا ارزش و جایگاه ((مداد
 العلماء افضل من دماء الشهداء)) بر کسی پوشیده می ماند؟
 ارزش کسی که بر مسند علم نشسته و هم می طهور شهادت را
 لاجرعه سر کشیده چطور؟
 ما محرومان درک مقام فقاہت و شهادت، در وصف شهیدان سنگر
 علم چه می توانیم بگوییم، جز سکوت؟...
 حکایت اقامصطفی
 حکایتی چنین است!

مصطفی احمدی روشن در ۱۷ شهریور ۱۳۵۸ چشم به جهان گشود.
 دوران راهنمایی را با رتبه عالی از مدرسه خیام همدان فارغ التحصیل
 شد و به دبیرستان ابن سینا رفت. پس از آن نیز در آزمون سراسری
 سال ۷۷ شرکت کرد و با قبولی در رشته مهندسی شیمی وارد
 دانشگاه صنعتی شریف شد و در سال ۱۳۸۱ موفق به دریافت مدرک
 کارشناسی گردید.

وی همچنین دانشجوی دکترای دانشگاه صنعتی شریف و از نخبگان
 این دانشگاه به شمار می رفته است. این شهید که به عنوان استاد
 دانشگاه نیز فعالیت می کرد، دارای چندین مقاله ISI به زبان های
 انگلیسی و فارسی بوده است.

از بسیجیان فعال بود و در دوران دانشجویی به عنوان معاون فرهنگی
 بسیج دانشجویی دانشگاه شریف فعالیت می نمود.

به گفته دوستان وی، شهید احمدی روشن فردی ولایتمدار، اخلاق
 مدار و شوخ طبع و در عین حال در مدیریت جدی و قاطع بوده است.
 دارای روحیه بسیجی و جهادی بود. پشتکار بالا، پرتوان، پرتلاش،
 پرنرزی و توانمند در عرصه اجرایی و علمی از دیگر ویژگی های او بود
 اهل نماز اول وقت بود.



در خط ولایت و سرسپرده به ولی و یک ولایتمدار به معنای واقعی کلمه بود، شیفته رهبر معظم انقلاب اسلامی بود. همیشه می گفت دعا کنید مثل ابراهیم مالک اشتر نشوم و مختار را تنها نگذارم او فرد خاصی بود و دشمنان خوب فهمیدند که چه کسی را ترور کنند. شهید احمدی روشن عضو هیئت مدیره یکی از شرکت های تامین کالای نیروگاه هسته ای نطنز اصفهان بود که در زمینه تهیه و خرید تجهیزات هسته ای فعالیت داشت. این شهید بزرگوار در هنگام شهادت هم معاون بازرگانی سایت نطنز بوده است.

وی صبح چهارشنبه ۲۱ دی ماه ۹۰ بر اثر انفجار یک بمب مغناطیسی در خودروی خود در میدان کتابی ابتدای خیابان گل نبی تهران بدست عوامل استکبار به شهادت رسید.

از شهادت نمی ترسید، همیشه می گفت دعا کنید تا من شهید شوم و اگر شهید شدید دست من را هم بگیرید، شهادت آرزوی من بود و بالاخره به آرزوی من رسید.

از شهید احمدی روشن یک فرزند به نام "علی" به یادگار مانده است. خاطرات شهید احمدی روشن از کار ایایی نداشت. در زمان تحصیل مدتی پستیچی بود. نامه رسانی خوابگاه را قبول کرده بود. از همان اول خرجش را از گردن پدر برداشت. حتی اگر توی فضای شوخ خوابگاه بهش می گفتند ((پت پستیچی))، فقط می خندید! استقلال مالی برایش اینقدر مهم بود.

نیمه ی شب، از نطنز رسیده بود تهران. صبح هنوز حسابی خسته بود که بلند شد. علیرضا را گذاشت روی دوشش و با همسرش رفتند راهپیمایی. نهم دی بود. سال ۸۸

پنج نفر بودیم. قرار بود موشکی طراحی کنیم که هر کسی بتواند از روی کاتولوگ آن را بسازد. در عرض ۲ ساعت با لوازم آشپزخانه و دمدمستی، سر هم و پرتابش کند. مصطفی روی موتور موشک کار می کرد. تخصص من سوخت بود، ۳ نفر دیگر هم کارهای کامپیوتری و الکترونیکی اش را می کردند.

روزی ۴ یا ۵ ساعت کار می کردیم. همان جا توی دانشگاه می خوابیدیم. آن قدر سرما گرم بود که یادمان رفت دم سال تحویل برویم خانه. مصطفی ۶ ماهی در یکی از ارگان های نظامی کار کرده بود. می گفت "می دونی چرا از اون جا زدم بیرون؟ یه تست کوچک ۲ روزه رو ۲ هفته طولش می دادن. باید کلی نامه نگاری می کردی."

ما هر چه می ساختیم، همان جا روی پشت بام تستش می کردیم. مصطفی ذوق می کرد. تکه کلامش «ردیف می شه» بود.

در حین کار، به مشکل خورده بودیم. فرمول نازل موشک را پیدا نمی کردیم. داشتیم ناامید می شدیم. چون یک نوع سیمان خاص بود. مصطفی آن قدر به این در و آن در زد تا بالاخره از استاد های دانشکده فرمولش را بدست آوردیم.

شش ماه نشد که موشک را ساختیم. همه چیز همان طوری بود که سفارش داده بودند. بردیم جاده قم و تستش کردیم. جواب داد و فیلم هم گرفتیم.

خبر که می رسید فلسطینی ها موشک زده اند به شهرک های اسرائیلی، مصطفی روی پایش بند نبود.

چه خوش است رنج و محنت بهره و فاکشیدن
 چه خوش است ناز جانان همه را بجان خریدن
 چه خوش است جان سپاری بقدم چون تویاری
 به منای کربلای تو شها بچون طپیدن
 چه غمی و بی پناهی بحضور چون توشاهی
 که خوش آیدم براه توشها بلا کشیدن
 چه شود اگر عمو جان، بروم بسوی میدان
 که خوش است از تو فرمان وز من بسردویدن
 چو غزال مجتبی شدز میان خیمه بیرون
 بشتاب از پی آمده شه دین برای دیدن
 چه عمو؟ چه نوجوانی؟ چه گلی چه باغبانی
 بحسن صبا خبر ده که چه جای آر میدن
 بشکافت کوفیان را صف و زد بقلب لشکر
 چه خوش است از غزالی همه گرگهار میدن
 بجواب اهل کوفه بزبان حال میگفت
 چه خوش است ناسزاهار به خدا شنیدن
 زند آتشم حساناغم شاهزاده قاسم
 بنگر بدست گلچین گل نوشکفته چیدن
 "حسان"



www.GofteMan-bartar.ir



www.Rahehagh.com



برای عضویت در سامانه ی پیامکی گفتمان برتر و اطلاع از برنامه های
 حجت الاسلام نخاولی، لطفا عدد ۴ را به ۰۱۶۶۰۴۰۰۲۳۴۰۵۰۰ ارسال نمایید.